

۲۲ بهمن ۱۳۰۲، دوره پنجم مجلس شورای ملی با نطق محمدحسن میرزا - ولیعهد - در حالی رسماً افتتاح شد که ایران می‌رفت به نام «جمهوریت» دوران گذار خود را از استبداد قاجاری به سوی استبداد پهلوی تجربه کند.

انگلیس که با طرح و تبلیغ چهره رضاخان، وی را در ساختار نظامی دولت قاجار قرار داده بود، زمینه کنار نهادن «احمدشاه» را توسط روزنامه‌ها و گروه‌ها و احزاب زنجیره‌ای آن زمان که در رأس آنان «حزب تجدد» سید محمد تدین قرار داشت فراهم ساخته بود، کابینه مشیرالدوله را مجبور به استعفا کرد.

احمدشاه زیر فشارهای سفارت انگلیس، تهدیدات رضاخان و جو سازی‌های روزنامه‌هایی که خواستار به قدرت رسیدن «دولتی مقتدر» بودند، رضاخان را به «رئیس‌الوزراء» منصوب کرد.

رضاخان پس از دستیابی به جایگاه کلیدی رئیس‌الوزاری نخست زمینه مسافرت احمدشاه به خارج از کشور و سپس تصرف شهربانی را سرلوحه برنامه‌های خویش قرار داد و آن‌گاه حرکت‌های دیکتاتور منشانه و حذف مخالفین خویش از صحنه سیاسی را حرکتی در راستای تلاش برای «استقرار نظام جمهوری» در اذهان عمومی توجیه کرد.

همزمان با این حرکت، روزنامه‌های وابسته به رضاخان با نقد مفاسد دولت قاجار خواستار استقرار «نظام جمهوری» شدند، نظامی که شاه آن از قبل توسط سفارت انگلیس تعیین شده بود.

حرکت روزنامه‌ها در تبلیغ واژه «جمهوری» به گونه‌ای بود که حتی مجله‌های خارج از کشور چون مجله «ایران شهر» به مدیریت حسین کاظم‌زاده به صف جمهوری‌خواهان پیوست.

در مدت زمان کوتاهی، واژه «جمهوری» و «جمهوریت خواهی» شهره بازار و سکه رایج شد و این تب کاذب به برپایی میتینگ‌ها و راهپیمایی‌هایی در شهر تهران مبدل شد. در این میان، رضاخان به سنبل جمهوری‌خواهی شهرت یافت. وی وعده داد که در فروردین ۱۳۰۳ سلطنت قاجار را به نظام جمهوری تبدیل خواهد کرد.

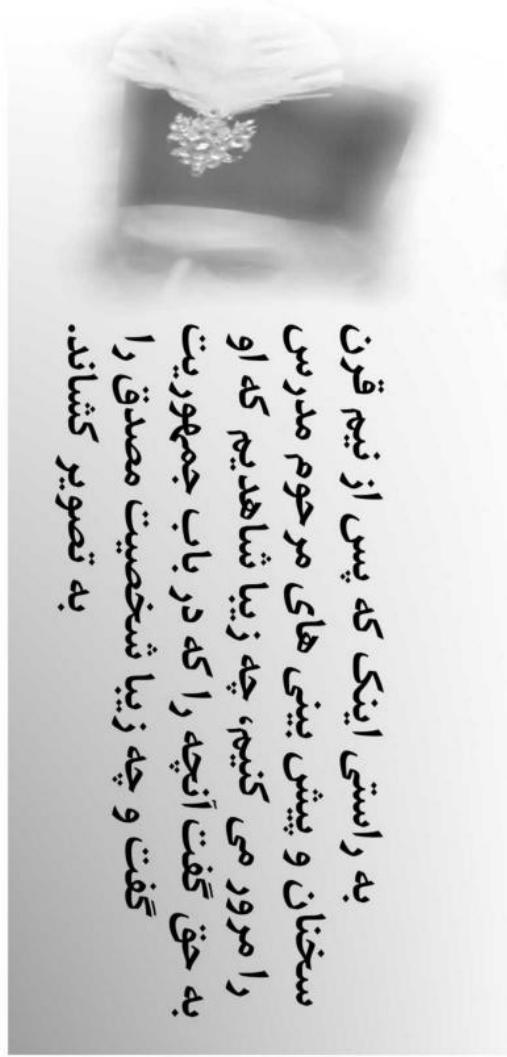
رضا خان که افکار عمومی را متأثر از شعارهای خود و روزنامه‌های وابسته می‌دید، برآن شد تا «خانه ملت» را نیز همسو با خود سازد. وی که از حمایت شدید «فراکسیون تجدد» به رهبری سیدمحمد تدین، که نقشی محوری در شناساندن وی به جامعه ایفا کرده بود، برخوردار بود با تهدید و تطمیع نمایندگان را یکی پس از دیگری به جناح و طیف خود فرا خواند.

رایزنی‌های وابستگان رضاخان در مجلس به گونه‌ای رقم خورد که حتی «فراکسیون سوسیالیست» به رهبری

حسن ابراهیم‌زاده

مدرسی و کلاسی اولی‌های مجلس ششم

به راستی اینکه که پس از نیم قرن سخنان و پیش بینی های مرحوم مدرس را مرور می کنیم، چه زیبا شاهدیم که او به حق گفت آنچه را که در باب جمهوریت گفت و چه زیبا شخصیت مصدق را به تصویر کشاند.



سلیمان میرزا نیز به جمع جمهوری خواهان پیوست و به یک باره مجلس به دو گروه اکثریت جمهوری خواه و اقلیت مخالف میدل شد.

رضاخان که در صدد بود تا هرچه زودتر اعتبارنامه نمایندگان امضاء و زمینه حمایت نمایندگان از وی برای «استقرار نظام جمهوری» با «سلطنت» وی فراهم شود با سد محکم جناح اقلیت مجلس به محوریت افرادی چون سیدحسن مدرس، ملک الشعراء بهار، سیدحسن زعیم و حائری روبرو شد.

شهید مدرس که می دید به نام جمهوریت، استبدادی دهشتناک تر به مراتب بدتر از استبداد قاجاریه در حال شکل گیری است، برای آگاه ساختن خواص به رایزنی با علمای قم و نیز روزنامه نگاران پرداخت. وی حتی با شاهزادگان قاجار نیز به رایزنی پرداخت اما هیچ کدام از نشست های وی به ثمر نرسید.

مدرس خود در مقابل خطری که ایران را تهدید می کرد شجاعانه ایستاد و در نخستین گام، با سخنان روشنگرانه خود در مجلس، مسأله به تعویق انداختن و عدم امضای اعتبارنامه نمایندگان جمهوری خواه را مطرح ساخت.

اظهارات مدرس طرفداران «جمهوریت» و اکثریت را به ترک مجلس واداشت. در این جا بود که دکتر حسین بهرامی به تحریک سیدمحمد تدین در راهرو مجلس به مدرس سیلی زد. و مدرس اولین نماینده و عالم دینی است که از واژه «جمهوریت» در ایران سیلی خورده است. حرکت گستاخانه و خشونت طلبانه جمهوری خواهان، در برابر عالم یزرگی چون مدرس بازتاب های گوناگونی در پی داشت. ملک الشعراء بهار رئیس مجلس استعفا داد که با استعفای وی موافقت نشد.

مردم خشمگین در روز دوم فروردین در حالی که آیه الله حاج شیخ عبدالنبی نوری پیشاپیش آنان حرکت می کرد، با فریادهای «مردم باد جمهوری، زنده باد مدرس، ما دین نبی می خواهیم جمهوری نمی خواهیم» وارد مجلس شدند و خواستار برخورد با جمهوری خواهان و مسببان هتک حرمت عالم دینی خود شدند.

حرکت دیگر در برابر مجلس، حرکت جمهوری خواهان بود. مدرس در واکنش به شعارهای اراذل و اوباش و وابستگان رضاخان و انگلیس که فریاد می زدند «مردم باد مدرس، زنده باد جمهوری» خود را به پنجره مجلس رساند و رو به جمعیتی که ناآگاهانه و یا آگاهانه دین و ملت و آزادی مردم را در زورق «جمهوریت» به بیگانه تسلیم می کردند فریاد برآورد: «مردم باد جمهوری، زنده باد مدرس»

وضعیت بحرانی تهران، رضاخان را به ترک پایتخت واداشت. اینجا بود که علی رغم مخالفت مدرس و جناح اقلیت مجلس، جناح اکثریت مجلس هیئتی دوازده نفره را به ریاست «مصدق السلطنه»، مأمور بازگرداندن رضاخان به تهران کرد.

بازگشت رضاخان توسط نمایندگان اکثریت، که اکثریت آن ها جزو شرهای فراماسونر بودند موجب تشدید تنش، ترور، شکنجه و آزار مخالفین جمهوری شد. از این رو، مدرس و چند تن دیگر شجاعانه طرح استیضاح رضاخان را تقدیم مجلس کردند.

طرح استیضاح رضاخان به شیوه ای ماهرانه از دستور کار مجلس خارج شد. و تیمور تایش دائم الخمر و شهوت ران که بعدها در کنار رضاخان مظهر قساوت و خشونت در تاریخ سیاسی ایران شد و در آن هنگام جزو جناح اکثریت مجلس و هواداران جمهوریت بود خواستار رأی اعتماد به دولت شد. طرح خلع سلطنت احمدشاه به مجلس رفت و پایان حکومت قاجاریه به تصویب نمایندگان مجلس رسید.

«سیدمحمد تدین» نائب رئیس مجلس، بدون توجه به «اخطارهای قانونی مدرس» در جایگاه «ریاست مجلس» نشست و زمینه تفویض حکومت به رضاخان را فراهم ساخت.

۲۵ آذر ۱۳۰۴ رضاخان در مجلس خود را رسماً شاه اعلام کرد و در چهارم اردیبهشت سال ۱۳۰۵ در کاخ گلستان تاج گذاری کرد.

«سلطنت» و «خشونت» از دامان «جمهوریت» زاده شد و فریاد «مرگ بر جمهوری» مدرس معنا پیدا کرد.

دوره پنجم مجلس شورای ملی در حالی به اتمام می رسید که رضاخان خود را سخت مدیون نمایندگان جمهوری خواه و فراماسونر مجلس پنجم می دید. از این رو بر آن شد تا با دخالت مستقیم در انتخابات مجلس ششم و تقلب در آراء نسبت به دوستان خود ادای دین کند.

برگزاری انتخابات دوره ششم مجلس شورای ملی را باید آغاز تقلب آشکار در انتخابات در تاریخ سیاسی مجلس به شمار آورد.

تقلب آشکار توسط مجریان انتخابات، طرفداران رضاخان را به مجلس راه داد. تنها در تهران و چند شهر دیگر مردم با حفاظت شدید از صندوق ها و خوابیدن بر روی آن ها توانستند برخی از مخالفین دولت و جمهوری خواهان دیروز و سلطنت طلبان و به اصطلاح اصلاح طلبان امروز را به مجلس بفرستند که در میان آن ها «سیدحسن مدرس»، «ملک الشعراء بهار» سرشناس ترین این افراد بودند.

جلسه نخست دوره ششم مجلس در روز نوزدهم تیرماه ۱۳۰۵ با ریاست سنی شهید مدرس آغاز به کار کرد، مدرس شجاعانه «مشروعیت انتخابات مجلس ششم» را در این روز به زیر سؤال برد.

مدرس و دوستانش در این مجلس غریبانه تر و مظلومانه تر، اما مصمم تر از گذشته به موضع گیری های روشنگرانه خود ادامه دادند تا این که فریاد حق طلبانه مدرس برای بیگانگان غیرقابل تحمل گردید و سرانجام وی را در روز هفتم آبان ۱۳۰۵ به گلوله بست.

مدرس از این سوء قصد جان سالم به در برد و با بیان این مطلب که «انگلیسی ها می خواستند با قتل من به مقصود شوم خود برسند ولی خدا نخواست» وابستگی دولت جمهوری خواه و مجلس وقت به اصطلاح اصلاح طلب را به بیگانه برای نسل آینده به تصویر کشید.

مدرس پس از ۶۴ روز بستری، به صحن مجلس بازگشت و روح مقاومت و ایستادگی در برابر ابتذال، التقاط و دخالت بیگانگان در امور

زخم خوردگان تیر عشق

زهرا حاجی پور (یاسمن)

شهدا، این فرشتگان زمینی! این عاشقان بی ادعا، این پرستوهای همیشه در کوچ، رفتند. با دلی به سرشاری یک جوی و داستانی با شکوه باران.

شهدا با چشمانی سرشار از راز و نیازهای پر درد؛ رفتند تا از بند حادثه‌ها تا خلوت‌های خزان زده من و تو را بهاری کنند.

افسوس که این پاکان به پاکی آب، و این دلدادگان با دلدادگی عباس (ع) را فراموش کرده‌ایم و زمزمه عشق آتشینشان در درون مشوش ما به خاموشی گرائیده است.

شرمندگانی هستیم که پرواز را از یاد برده‌ایم و می‌ترسیم از این که مبدا آسمان بر سرمان آوار شود.

شهدا این زخم‌خوردگان تیر عشق، این بی‌توقعان بی‌توقع‌تر از کویر! رفتند تا ابرهای سیاه را از آسمان اندیشه‌ها فراری دهند - رفتند تا زمستان بوی بهار بگیرد، اگرچه نگاه‌های سرد همیشه بر سنگ‌فرش مزار مقدسشان جا خوش کرده!

رفتند، تا همواره بر سایه‌های تردیدمان آفتاب یقین بتابد و گرمی خورشید را برای سایه‌های دور دست معنا کند.

رفتند، دریادلان دریایی که ما هرگز نخواهیم توانست حتی تصور ساحل دریایی آن‌ها را داشته باشیم.

رفتند، روشن‌های بی‌خورشید، آنان که هرگز به شب نخواهند رسید.

آنانی که قصه عشقشان با قصه عشق فرهادها و مجنون‌ها هرگز قابل قیاس نیست، پرستوهای عاشقی که بی‌شک زمینی نبودند.

آنانی که طوفان را شرمندہ کردند و عشق را به زنجیر کشیدند. شهدا رفتند و ما مانده‌ایم، با کوله‌باری از شرمندگی و حسرت! شرمندۀ عروج سُرخشان و حسرت کش حضور سبزشان!

داخلی را به کالبد جامعه دمید.

مدرس که در نگاه دینمدارانه خویش «سیاست را عین دیانت» می‌دانست، بین «سیاست الهی» و «سیاست غیر الهی» تمایز قائل بود. از منظر مدرس «سیاست غیر الهی» مراتب و درجاتی دارد که اولین کلاس این سیاست، عوامفریبی است. وی در مجلس ششم کسانی را که در بازگرداندن و به قدرت رساندن رضاخان نقش محوری ایفا کردند. «کلاس اولی» می‌دانست که هیچ‌گاه به «کلاس دوم» ارتقاء نخواهند یافت.

مدرس به هنگام مخالفت دکتر مصدق با اعتبارنامه یکی از وکلای آذربایجان، ضمن دفاع از اعتبارنامه این وکیل چنین فرمود: «سیاست علمی است مانند علوم دیگر که مدارجی دارد و هر مرد سیاسی باید آن را طی کند و یکی پس از دیگری آن مدارج را ببیماید، پایه و کلاس اول سیاست، عوامفریبی است و من با نبوغ که در آقای مصدق السلطنه سراغ دارم یقین دارم که ایشان همیشه در کلاس اول سیاست‌مداری باقی خواهند ماند. «احسن نمایندگان» و به کلاس دوم هرگز ارتقا پیدا نخواهند کرد. عمر من کفاف نمی‌دهد ولی مردم ایران و شما نمایندگان ملت بیست سال بعد از این خواهید دید که این مصدق السلطنه در همان کلاس اول باقی است و آن روز تصدیق خواهید کرد که سیدحسن مدرس در شناختن مصدق السلطنه اشتباه نکرده است»^(۱)

یکی از استادان تاریخ و علوم اجتماعی از دانشگاه بیروت و میثیگان در کتاب زندگی‌نامه مصدق السلطنه می‌نویسد: «مصدق السلطنه در تمام دوران فعالیت سیاسی‌اش، همیشه «منفی‌باف»، «عوام‌فریب» و «غش»ی بوده است او با این کار حربه‌ها به خیال خود سیاستمداران و دست‌اندرکاران سیاست در ایران را فریب می‌داد»^(۲)

وی در ادامه می‌نویسد: «هنگامی که رزم‌آرا ترور شد و لایحه ملی شدن صنعت نفت در ایران در روز ۲۹ اسفند ۱۳۳۹ به تصویب رسید، اطرافیان مصدق از او خواستند تا از منفی‌بافی و مخالفت‌ها دست بردارد و با شجاعت همه نظراتش را بگوید، هم‌چنان پس از رسیدن به مقام صدارت عظمای ایران به موجب صورت‌جلسه رسمی جبهه ملی و یادداشت‌های دوسه نفری که ما خوانده‌ایم همه اعضاء مؤسس جبهه ملی از او خواستند تا از نقش منفی دست بردارد و مردانه وارد کارزار نفت با انگلیسی‌ها بشود ولی هیچ یک از پیشنهاداتی که به او شد مورد تصویب واقع نشد و مصدق در همه حال با مبارزه منفی و مصنوعی و غش و ضعف به کارش ادامه داد»^(۳)

ژرف‌اندیشی شهید مدرس در برخورد با مقوله «جمهوری» و مخالفت با «جمهوری‌خواهان» را باید در سیره کلاس اولی‌های کلاس سیاست، به نظاره نشست؛ آنانی که با طرح مسأله «جمهوریت» به دنبال حذف دین و وابسته کردن ایران به بیگانگان بودند. به راستی اینک که پس از نیم قرن سخنان و پیش‌بینی‌های مرحوم مدرس را مرور می‌کنیم، چه زیبا شاهدیم که او به حق گفت آنچه را که در باب جمهوریت گفت و چه زیبا شخصیت مصدق را به تصویر کشاند. شایسته است از گذشته خود برای آتیه خویش درس بگیریم. و امروز دوباره شاهد تکرار واقعه مشروطه نباشیم.

پی‌نوشت‌ها.....

۳.۲.۱. زندگی‌نامه مصدق السلطنه، دکتر بهمن اسماعیلی، ص ۶۹ - ۷۰